

# خود شیفتگی

## آنچه با عراق کرد

## و آنچه با ایران می کند

دکتر سیاوش سهرابی

اعدام صدام حسین، چگونگی و تبعات آن مورد توجه بسیاری از رونامه نگاران و فعالان سیاسی قرار گرفت. تاکنون و تا آنجا که من اطلاع دارم، این رویداد تاکنون با نگاه سیاسی بررسی و تفسیر شده است. به همین جهت نگاه از زاویه ای دیگر به این رویداد می تواند گشاینده فصل دیگری باشد که در ادامه آن می توان نمونه هایی را در جمهوری اسلامی یافت.

سوال عمده ای که در این ارتباط می تواند مطرح شود این است که آیا رفتارهای فرد خاصی مثل صدام حسین قابل پیش بینی هستند یا نه و اینکه امکان جهت دهی به رفتارهای امثال او وجود دارد و یا نه.

پاسخ این سوال دشوار است و دشواری این پاسخ به دشواری ارزیابی انگیزش افراد باز می گردد. منظور ما از انگیزش در اینجا همه عوامل و محرکاتی است که منجر به کوشش در نیل به اهداف می گردد. در مواردی درک انگیزش افراد چندان پیچیده نیست. مثل انگیزش قهرمانان ورزشی.

در مورد فعالین اجتماعی و سیاسی، از هر نوع، بررسی این انگیزش ها بسیار پیچیده تر خواهد بود، زیرا هدف کاملاً ثابت و نهایی اجتماعی جز بصورت تصویری آرمانی وجود ندارد. هر چند این تصور آرمانی در مواردی می تواند نقش مهمی در انگیزش گروه هایی از کوشندگان اجتماعی بازی کند.

سال ها پیش کتابی بنام "زندگی، جنگ و دیگر هیچ" از روزنامه نگار ایتالیایی، اوریانا فالاچی، بازجویی از یک اسیر ویت کنگ را شرح داده بود. گویا این اسیر که بعد از شکنجه های فراوان حاضر به اعتراف نشده بود بدست یک بازجوی ویژه سپرده می شود. این بازجو به او خبر مرگش را در فردای آن روز اعلام می کند که البته بر خلاف انتظار او اعدام به روش تیرباران نخواهد بود بلکه او زیر چرخ های یک کامیون کشته خواهد شد. گویا اسیر پیش گفته پس از مراحلی در ازای قول اعدام با تیرباران و درج خبر آن در روزنامه ها حاضر به افشای رفقای خود می شود.

اینکه این روایت تا چه حد صحت دارد آنچنان مهم نیست که بدانیم برخی از بازجویان ارتش امریکا درک خوبی از انگیزش های انسانی و چگونگی استفاده از آن را داشته اند. در واقع روانپزشکی آکادمیک آن روز، مباحثی مثل اختلالات شخصیت و یا انگیزش را به گستردگی امروز مورد بحث قرار نمی داد. حتی هم اکنون نیز بیشتر معطوف به گروه های اجتماعی آسیب پذیرتر است. منظور من از این افراد آسیب پذیر کسانی هستند که بدلیل اختلال در روابط اجتماعی و واکنش های ناشی از این اختلالات دچار مشکلات در روابط اجتماعی می شوند. در واقع بررسی اختلالات شخصیت در مورد افرادی که می توان آنها را افرادی موفق نامید مثل رهبران سیاسی در قدرت، روشنفکران و همانند آنان هنوز به مبحثی آکادمیک تبدیل نشده است. بنظر می رسد که آکادمیسین ها هنوز باید از نظامیان و دیپلمات ها و یا شاید پژوهشگرانی که در خدمت آنانند بیاموزند. اما مفهوم شخصیت در روانپزشکی با مفهوم عرفی آن متفاوت است. منظور ما از شخصیت مجموعه امکانات و روش های تطابقی بین ما و محیط خارج است، بطوریکه بتوانیم تعدلی بین خود و جهان خارج از خود ایجاد کنیم.

امکاناتی مثل احساسات، رفتارها، افکار، که در واقع روش زندگی ما را تشکیل می دهد، اینها یعنی رفتار افکار احساسات ما خود تحت تاثیر چگونگی پرورش ما در دوران کودکی و نیز هنگام زندگی اجتماعی و تا حدی عوامل ژنتیکی قرا می گیرد.

مغز انسان در طول تکامل خود موفق به اکتساب توانایی های متعدد شده است. عده ای از آن ها مشترک با دیگر حیوانات به عبارتی غرایز و احساسات اند و قسمتی از آنها که مربوط به آخرین مراحل تکامل مغز انسانی است به فرایندهایی همچون یادگیری، ارزیابی و تطابق مربوط می شود. یعنی فعالیت های عالی مغز که در بالاترین سطح آن فقط در انسان دیده می شود. در واقع این چگونگی کنترل احساسات و غرایز انسان توسط مراکز بالاتر مغزی است که چگونگی واکنش های ما را به جهان خارج، و بطور خاص به اجتماع تعیین می کند.

مراکز بالاتر مغزی نیز تحت تاثیر تجربیات و آموزش های اکتسابی قرار دارند که خود توسط عوامل محیطی مثل پرورش در خانواده و اجتماع شکل گرفته و چگونگی کنترل توانایی های دیگر مغزی مثل احساسات و و عواطف را تعیین می کند. بدین ترتیب قابل درک است که در مورد اختلالات شخصیتی درمان دارویی وجود ندارد.

هر چند مشکلات ناشی از عدم هماهنگی با جهان بیرون (اجتماع) گاهی استفاده از برخی داروها را مثل داروهای ضدافسردگی الزامی می کند. در ابتدای بحث گفتیم که هدف ما بررسی اختلالات شخصیتی در مورد افرادی است که می توان به آنان عنوان موفق را اطلاق کرد و نه آنگونه که در روانشناسی کلاسیک مرسوم است، در مورد گروه هایی که دچار اختلال انطباق و ناهماهنگی با جهان بیرونی هستند (افراد ناموفق). عدم انطباق کوشندگان سیاسی و اجتماعی و در درجه اول رهبران سیاسی بصورت های دیگر بروز می کنند که فعلا مورد توجه اغلب روانشناسان کلاسیک نیست هر چند شاید بخشی از بهترین متخصصان و پژوهشگران روانپزشکی و علوم رفتاری در زمینه آنچه می توان آن را روانپزشکی خواص نامید به بررسی و ارائه مشاهده و تحلیل مشغول می باشند.

تفاوت آنچه ما در اینجا بعنوان عام و خاص از آن نام بردیم در واقع در چگونگی واکنش جهان بیرون به این دو گروه نهفته می باشد. مثلا اگر سخنان آقای احمدی نژاد بعنوان فردی موفق از نظر سلسله مراتب اجتماعی توسط دیگری در جایگاه پایین تر اجتماعی بیان شود واکنش جهان بیرون در بهترین حالت تمسخر آشکار و یا شاید اخراج او از کار باشد. به این ترتیب منظور ما از "خواص و موفق" چگونگی واکنش جهانی بیرونی را مورد نظر دارد و نه موفق یا ناموفق از نظر رسیدن به اهداف و نتایج آن. به این ترتیب منظور ما از ناموفق در این نوشته کسی هست که جهانی بیرونی نسبت به او به راحتی واکنش نشان می دهد. (مثل تمسخر یا اخراج از کار و واکنش هایی که منجر به محدودتر شدن روابط اجتماعی فرد می گردد).

در اینجا مجبوریم تفاوت قابل درک این گفته ها را با متون کلاسیک روانپزشکی خاطر نشان کنیم. در مورد اختلالات شخصیت گفته شده است که این اختلالات در افراد جوان در سنین حدود هیجده سالگی (ورود به جامعه) خود را نشان می دهد و با بالا رفتن سن بهبود پیدا می کند. همچنان که گفتم در مورد این افراد این شدت واکنش جهان بیرونی است که یا منجر به تلاش برای تصحیح اینگونه اختلالات توسط افراد مبتلا می گردد (نوعی رفتار درمانی واکنشی اجتماعی) و یا اینکه در صورت شدت این اختلالات بدلیل عدم وجود همگونی بین خود و جهان بیرون از خود، بصورت کناره گیری از اجتماع بزرگتر و محدود شدن در اجتماعات کوچکتر و یا حتی منزوی شدن خود را نشان می دهد.

اینان بیمارانی هستند که بدلایلی مثل افسردگی و اضطراب به مطب پزشکان مراجعه می کنند و در این حالت است که درمان های دارویی و صحبت و تلاش برای همگون کردن بیشتر آنان با اجتماع توسط پزشک انجام می گیرد. یعنی همان گروه هایی که مورد نظرمتون کلاسیک روانپزشکی هستند. بعبارتی افراد ناموفق اجتماعی. لیکن در مورد آنچه از آن بعنوان

خواص یا افراد موفق اجتماعی نام بردیم این پدیده، یعنی عدم توانایی کنترل احساسات و انگیزش های اولیه توسط مراکز عالی تر مغز که خود را بصورت اختلالات شخصیت بروز می دهد معمولاً در سنین بالاتری شروع می شود (وقتی فرد به نوعی موفقیت اجتماعی رسیده است یا اینکه خود اینگونه فکر می کند) و ممکن است بر اثر زمان تشدید شود.

در واقع علت تشدید این اختلالات عدم و یا کمبود وجود واکنش جهان بیرونی بدلیل موقعیت اجتماعی این افراد است. یعنی رفتار درمانی و واکنشی اجتماعی کمتر وجود دارد که چگونگی آن در مورد رهبران سیاسی در جوامع فاقد دمکراسی و سیستم های کنترل قابل درک است. جهان بیرونی در مورد اینگونه رهبران را افرادی فرصت طلب و بدین ترتیب دارای توانایی انطباق با اشخاص فاقد توانایی انتقاد پذیری و واجد انواع اختلالات شخصیتی تشکیل می دهد. به این ترتیب تصویری که افراد خودشیفته موفق از خود دارند، روز بروز در اینگونه جوامع قویتر و مستحکم تر می شود، هر چند این جهان پیرامونی معمولاً فاقد خصلت استحکام و انسجام و وفاداری است. به همین دلیل است که قوی ترین سلاح ارتش امریکا در جنگ با عراق همانا همکاری افراد به اصطلاح وفادار به صدام حسین با ارتش امریکا بود و به همین دلیل وقتی بغداد بعد از آن همه تدارکات جنگی به راحتی سقوط کرد، جنگ هنوز در شهرهای کوچک عراق ادامه داشت. پس جهان بیرونی، یعنی اطرافیان که مخاطبین رهبر خود شیفته هستند در غیاب جامعه کنترل کننده بعنوان عامل تشدید اختلالات شخصیتی عمل می کنند و این اختلالات نه تنها با گذشت زمان و رفتار درمانی و واکنشی اجتماع که وجود ندارد بهبود نمی یابد که تشدید هم می شود.

فراموش نکنیم که صدام حسین با رسیدن به قدرت همه افراد جناح چپ حزب بعث و حزب کمونیست را نابود کرد. یعنی همه کسانی که می توانستند بعنوان واکنش جهان بیرونی رفتار او را تصحیح کنند. یادآوری می کنم که اینگونه اختلالات در مورد همه رهبران سیاسی می تواند وجود داشته باشد. لیکن در صورت ضعف واکنش جهان بیرونی که در کشورهای فاقد دمکراسی می بینیم، این اختلالات خودنمایی کرده و کشوری مثل عراق را در وضعیتی که مشاهده می کنیم قرار می دهد.

افراد خودشیفته افرادی هستند که به تصویر خود بسیار بیش از واقعیت اهمیت می دهند و توانایی شنیدن انتقاد را ندارند چون خود را بسیار بالاتر از تمام افراد دیگر می دانند. کتاب های مورد مطالعه آنان معمولاً در مورد افرادی است که معروفیت بی اندازه ای دارند. مثل چنگیز، تیمور، استالین، مائو، هیتلر، چه گوارا و تنها نوشته های این قبیل افراد است که لیاقت خوانده شدن دارد و چون آنها دیگر زنده نیستند پس دیگر کسی لیاقت مخاطب قرار دادن آنها را ندارد.

این قبیل رهبران گاهی رفتار و گفتار خود را بر مبنای آنچه بعنوان تصویر خود به جهان عرضه کرده اند و یا تصویری که فکر می کنند جهان از آنها دارد تنظیم می کنند. صفاتی چون سازش ناپذیر، خلل ناپذیر و ... نوعی تقلید از افرادی که به گمان ایشان در سطح آنان می باشند.

فکر می کنم در شبکه "اسکای تی وی" مصاحبه ای از صدام حسین، درست قبل از حمله اول امریکا به عراق دیدم و در آن مصاحبه کننده از او می پرسید در صورت حمله امریکا چه خواهید کرد و چه تدابیری اندیشیده اید؟ و او در پاسخ خبرنگار گفت: "شما می دانید که صدام حسین کیست و چگونه به اینجا رسیده است." و سپس با اشاره ای از یکی از همراهانش خواست که کتاب سرگذشت زندگی او را که به دو زبان انگلیسی و فرانسه ترجمه شده بود به خبرنگار بدهند. در واقع او تصور می کرد که جهانیان تشنه شناخت این فرد برتر و ماجراهای زندگی او هستند. این تصور نه تنها از طرف اطرافیان او تقویت می شد، بلکه چگونگی برخورد جهان غرب با او نیز بشدت به آن دامن می زد.

از سیگار برگی مشابه چه گورا و کاسترو که آن را با اسکناس صددلاری روشن می کرد تا شمشیر عصر صلاح الدین ایوبی و تیراندازی با یکدست بعنوان رفتار ظاهری، تا نوشته هایش که شاید بهترین نمونه های آن به فارسی، نامه هایی است که با رهبران ایران قبل از حمله به کویت رد و بدل می کرد. یعنی مخلوطی از جملات مائو و استالین و هیتلر و هوشی مینه و گاهی بزرگواران و سردارن عرب و ژولیوس سزار.

صدام حسین به تصویری که از خود داشت و بیشتر از آن به تصویری که فکر می کرد که مردم جهان غرب و اسلام از او دارند بسیار اهمیت می داد. فراموش نمی کنم در تمام مدتی که دنیای غرب خود را برای شکست او آماده می کرد چگونه رادیو و تلویزیون های غربی او را همچون فردی "سازش ناپذیر" و یک رهبر بزرگ نظامی که هرگز عقب نشینی نمی کند، یعنی همان چیزی که آرزوی آن را داشتند، معرفی می کردند. من البته هرگز مفهوم سازش ناپذیری کسی را که در پناهگاه های مجهز زندگی می کند و مردم خود را با سازش ناپذیری خود زیر بمباران و موشک باران رها کرده است درک نکرده ام. فکر می کنم آخرین بازی که با او کردند همان اعدام او بود. یعنی این امکان را به وی دادند تا همچنان تصویری قهرمانانه از خود بیاراید، تا مرگ او هم همچون زندگی اش وسیله ای در خدمت دیگران باشد، دیگرانی که او سعی کرد افتخار مبارزه با آنها را در تاریخ بنام خود و تنها به نام خود ثبت کند.

به هر حال تصور می کنم که در صورت لزوم امکان این بود که با برخی روش های رفتاری او را همچون فردی درهم شکسته به صحنه دادگاه و اعدام بفرستند. همچنانکه هنگام دستگیری به نوعی دیگر با او چنین کردند. چگونگی واکنش او هنگام دادگاه و اعدام یعنی اعدام یک خودشیفته که به تصویر خود بیش از واقعیت اهمیت می دهد بنظر من کاملاً قابل پیش بینی و هدایت توسط متخصصین این نوع امور بود.

یعنی کسی که علیرغم همه تصورات بسیار مثبتی که از خود دارد، به تصور دیگران فردی است قابل دستکاری و برنامه ریزی. این رهبران اغلب فراموش می کنند که مجموعه عواملی به غیر از خصوصیات فردی آنها در موفقیتشان نقش بازی کرده است. مثل شانس حضور داشتن در شرایطی که امکان استفاده از آن را بدلیل پاره ای خصوصیات خود داشته اند. که در این میان علاوه بر خصوصیتی همچون توانای بالای خطرپذیری و استفاده از فرصت ها می توان به خصوصیات دیگری همچون عدم پایبندی به اصول اجتماعی و اخلاقی و کمبود آنچه آن را می توان عاطفه نام داد نیز اشاره کرد. مثل برکناری دایی، اعدام دوستان، اعدام دامادها و غیره. تاریخ پادشاهان ایران مملو از این پدیده هاست.